

این کتاب شعر گزیده چهار کتاب محمد آذری است با انتخاب شاعر از کتاب «**بی‌پناهی**» که سال‌های ۱۳۴۵ تا ۱۳۵۰ را دربر می‌گیرد. هفت شعر انتخاب شده است و از کتاب «**سرود دره شقایق‌ها**» فقط یک شعر!! از دفتر «**نام تو نام باران**» بیست و یک شعر و از کتاب «**هنوز بوی تو می‌آید**» که در سال ۱۳۸۹ چاپ شده است سی و یک شعر برگزیده شده است.

می‌توان نتیجه گرفت که شاعر چندان عنایتی به کتاب «سرود دره شقایق‌ها» نداشته است چرا که یک شعر بیشتر از آن مجموعه مورد توجه شاعر نبوده است. و مسأله دیگر شعرهای اخیر شاعر که از سال ۸۹ به این طرف می‌باشد که قاعداً نمی‌بایست در این دفتر می‌آمد چون آنها را هنوز به چاپ نرسانده‌اند. (البته این تصور نگارنده است) اما شعر بی‌پناهی که اولین شعر کتاب نیز هست انسان را به درنگی تفکرانگیز می‌خواند.

شعری است که در کمال ناامیدی و یأس و یک نوع نیهیلیسم (بیهودگی) سروده شده و شاید یأس فلسفی از لابلای آن در ذهن خواننده نفوذ و رسوب کند.

تلهایی و بی‌همزبانی در این شعر بیاد می‌کند و ناامیدی و یأس در آن حرف اول را می‌زند. جهان شاعر در این شعر خورشیدی ندارد و حتی در شب آن ستاره‌ای سوسو نمی‌زند.

**هیچکس پناهگاه هیچکس نیست**

**سربازها بی‌سنگ‌رند**

**و کبوترهای بی‌جفت**

**بارونی نیست**

**تا قلعه‌بانی باشد**

**درختی تا باغی**

**دشتی تا آهوپی**

**مردی تا حماسه‌ای**

**آه**

**که کفت‌های چاهی از بی‌آبی کوچ کرده‌اند**
روایتی که این شعر را شکل می‌دهد بی‌تکیه‌گاهی است. و اینکه شاعر رو به هر طرف که می‌کند دیوار است. این پاراگراف ابتدایی شعر است که روی هم چهار قسمت است که شاعر همین اندیشه‌ها را برای ما روایت می‌کند که خواننده به یک نوع بیهودگی و یأس می‌رسد. چه خبر است؟ آیا شکست این قدر عظیم بوده که حتی خورشید در سیاهچاله خویش ناپود گشته است و هیچ نوری از هیچ روزنی نمی‌تابد. در این شعر مهربانی از جهان وداع کرده و شاعر از دریچه‌ای که دریچه هم نیست به جهان پیرامون می‌نگرد. اقوام درجه یک فراموش شده‌اند و کسی نه از مادر بزرگ سیراگی می‌گیرد و نه از پدر بزرگ، شعر از سیاهی شروع می‌شود و به سیاهی ختم می‌گردد. شاعر به بی‌پستی رسیده است که به «اگر» پناه می‌برد. این اگر به معنای این است که از این همه سیاهی و بیهودگی و تباهی خسته شده است و آرزوی روزگار و جهان بهتری را دارد. شاعر مشکلی را با خواننده در میان می‌گذارد و بعد خود انگار جواب را می‌داند. می‌سراید

**هیچکس پناهگاه هیچکس نیست**

**دیشب وقتی به مهمانی می‌رفتم**

**گونه‌هایم را با سیلی سرخ کردم**

**تا کسی نداند که زمین عقیم شده است**

**و من به سوگواری نشستهام**

**سال‌هاست که قناری‌ها**

**در قفس‌های مسدود**

**به سوگ باغ نشسته‌اند**

**اگر درخت‌ها نرویند**

**اگر باغ تولد نیاید**

**اگر جنگل نباشد**

**گنجشک‌ها می‌میرند**

می‌بینید که در اوج ناامیدی بیاز هم بیم و امید

کورسویی در ذهن شاعر می‌تاباند. آخر زیستن در

سیاهی مطلق رفته‌رفته انسان را به ذات قیر تبدیل می‌کند و زمانی می‌رسد که دیگر کسی پی به وجود خویش نیز نخواهد برد. چون در فضایی سیاه و وهم‌آلود رفته‌رفته همه چیز حل خواهد شد و جز توده‌ای قیر مانند چیزی بر جای نخواهد ماند! شعرهای مجموعه بی‌پناهی اندوهگین است. شاعر به دنیایی که پشت سر گذاشته است با غیبه و حسرت می‌نگرد. انگار زمان حال برای شاعر حباب است، وارفته است یا اینکه یایش بر زمین نیست. در خلایی از ناامیدی سیر می‌کند. زمام حال او را افتاع نمی‌کند. و آرزوهایش کندن از همین زمان است و رفتن به کودکی‌ها و آدم‌های مهربان آن

**یاد شب‌های زمستون دراز**

**که خورنگ های آبتیش**

**توی منقل می‌سوخت**

**و صدای شروه توی گرگی ٔ بزرگ**

**مثل دنیایی بود**

**مثل دنیای پر از غصه و غم**

**یاد اون عصرا می‌افتم**

**که با پیرم ٔ توی نخلستون**

**رطب تازه می‌چید**

**و می‌رفتم که بی‌بیم سی ٔ افطار**

**رنگینک‌های تمیزی بیزه**

۱ – آتش برافروخته

۲ – خانه‌های گلی

۳ – پدر بزرگ

۴ – برای

شعر دیگه بر نمی‌گردد که قسمتی از آن را در بالا ملاحظه کردید یادآوری نوستالژیک همراه با اندوه خاطرات کودکی‌هاست که همه چیز ساده و صمیمی بود. انسان‌ها یک‌رو و صادق بودند آنچه در ایینه دلشان می‌نمود بودند. راستی و پاکی سرشارشان کرده بود. خبری از دروغ و نیرنگ و ریا نبود. در شعر «سرود دره شقایق‌ها» امید و ناامیدی دست در دست هم می‌دهد و باز هم شاعر رو به گذشته دارد و حسرت‌خور زمان‌هایی که از دست رفته است. اما در این شعر شاعر به دنبال شکوه و روشنی است.

**ببار باران**

**و مرا شفا بخش**

**ای پرستوهایی که پیغامتان از سرزمین‌های خرم است**

**و گیاهان ناشناخته**

**بگذارید بال‌هایتان را ببوسم**

**چرا که**

**بوی سفر می‌دهد**

معلوم است که شاعر راکد بودن را نمی‌پسندد. در یک جا به سر بردن انسان را به بونیاکی می‌کشد. دلش می‌خواهد همگام با پرستوها پرواز کند و به دنیای‌ها حیرت برسد. این شعر یک منظومه است. یک سرود است که فکر می‌شود. شاعر آن را در حالات روحی گوناگونی و در زمان‌های مختلف نوشته است. چرا که هر قسمت با وجود پیوستگی درونی که در آن مشاهده می‌شود به نوعی استقلال معنایی دارد.

**ای رنج‌های من**

**اگر زیاتنان را برای گفتن است**

**چرا اینگونه خاموش مانده‌اید؟**

\*\*\*

**اگر فریاد من از پآکی آسمان نباشد**

**شاید**

**اما، شاید**

**دیگر همه داستان‌ها پایان یافته است**

\*\*\*

**در دیرفا**

**که زندگانی من**

**استحاله شدن بود**

**میان بودن و نبودن**

# باران بهار

**گزیده چهار کتاب از: محمد آذری**

**انتشارات لیان – ۱۵۳ صفحه- ۷۰۰۰ تومان**

**معرفی از: امین فقیری**



*گزیده چهار کتاب*

*محمد آذری*

هنوز بوی تو می‌آید از بهار باغ ارم

بهار فصل گل است و تو

فصل شغوه و ناز

هنوز پشت دریچه نشستام مغموم

هنوز دست پریشان روزگار، مرا

میان آینه و تن نمی‌برد از یاد

هنوز مست تو ام

ای یگانه‌ی سرمست

هنوز مست تو ام

ای عزیز تویی شکن (صفحه ۵۳)

شعرهای این دفتر حدیث نفس‌هایی است که اکثراً در سوگ زیبایی‌های گذشته سروده شده‌اند.

اما ماهیت شعرها و زیبایی‌های منتشر در آنها به گونه‌ایست که آنها را از خصوصی بودن دور می‌کند. وقتی انسان این تغزل‌ها را می‌خواند خود را در غم‌ها، فراق‌ها و بی‌نصیبی‌ها شریک می‌بیند. گویی شاعر با چشمان مردمی شفته این حالات را تجربه کرده است.

«همیشه»

**همیشه مرا میان کوچ‌باغ‌های تنها، تنها می‌گذاری**

**و من میان صنوبرهای وحشی و جنگل چشمانت، گم می‌شوم**

**همیشه مرا میان دشت‌ها رها می‌کنی با شقایق‌ها و بلدرچین‌های عاشق**

**با دفترچه خاطراتی که سفید مانده است همیشه مرا تنها می‌گذاری**

**میان موردها و بلوط‌ها و پونه‌های وحشی همیشه میان تنهایی، تنهایی می‌گذاری و حسرت یک بوسه روی لب‌هایم خشک می‌شود**

**همیشه خدا می‌گذاری تا اشک‌هایم، جاری شود و قطره**

**قطره**

**دفتر خاطراتم را خیس کند.** (ص ۵۴)

\*\*\*

«هنوز بوی تو می‌آید» ادامه‌ی همان افکار،

همان اندیشه‌ها، همان دلواپسی‌ها، همان مویه‌ها برای عشق‌های ناکام است. هر شعر برای محمد آذری خاطره‌ای خفته است که او عمداً بیدارش می‌کند تا دمی اکنون خویش را فراموش کند.

کنار پنجره‌های خاطره درنگ می‌کند و می‌نالد

تو همانی که مادرم

نام تو را به من آموخت

وقتی که لالایی صدایش

در کوچ‌های کودکی‌ام می‌پیچید

نام تو مانده است

تا روزگار پیری

در قلب کوچک من

و شعر ادامه پیدا می‌کند در روح و روان خواننده، تا برداشتش چه باشد. مگر تمامی مادران حروف عشق را بر لبان کودکان هجی نمی‌کنند، ولی آنها نمی‌دانند که همین سه حرف کوتاه و مختصر ع-ش-ق، بعد چه گرفتاری‌هایی را باعث می‌شود که پیر و جوان سراندازان و پایکوبان به دنبال آن می‌دوند و هیچگاه به درستی به آن دسترسی پیدا نمی‌کنند و در ذهنشان همیشه عشق‌های عظیم‌تری جولان دارد که ملموس نیست.

محمد آذری شاعر است، شعر در ذات اوست. شعر او بازگشت به طبیعت است. بازگشت به مهربانی است. در شهرهایی که پر از آهن و دود و جنگل آسفات است. وقتی به شهرهایی که شعرها در آن گفته شده است دقت می‌کنیم که هر چه از جنوب دورتر باشد شعر درآلودتر، حزن‌انگیزتر، حسرت‌ناک‌تر می‌شود.

شاعر زادگاه و کلیت فضای جنوب را می‌خواهد از نو تجربه کند. شعرش او را به طرف دشت‌های تقشیده، گل‌های مانوس، گل‌های بی‌نام می‌کشاند. سایه نخل‌ها را بر سر خود حس می‌کند. و می‌سراید که:

«ترانه»

**چوپانی تو را**

**میان دشتی یافته بود**

**که بر گلبرگ شقایقی**

**به خواب رفته بودی**

**وقتی چشم گشودی**

**عشق در نگاهت متولد شد**

**چوپان عاشق**

**سال‌های سال است**

**که در نی لبکش می‌دمد**

**ترانه‌های عاشقانه می‌خواند**

**و در جستجوی تو**

**هر روز**

**دشت را زیر پا می‌گذارد**

**با نی لبکش**

**گل بوته‌ها را به رقص می‌آورد**

**و پرندگان عاشق را**

**سرمست می‌کند**

**سال‌های سال است**

**بوی تو**

**که بوی عشق می‌دهد**

**در سراسر دشت پیچیده است**

محمد آذری شعرهای کوتاه دل به خواش را

در آخر هر مجموعه آورده است، که طریقه چاپ

آن مناسب نیست. تو گویی آدم با منظومه‌ای طرف

است که هر قسمت راه به جایی می‌برد اگر جدا جدا چاپ شده بود. مثلاً در هر صفحه دو شعر کوتاه، با فاصله‌ای مناسب و صفحهارآیی چشم‌نواز بهتر می‌بود. انگار شعرها حرام شده‌اند.

و اما این شعرها به گونه‌ای مستقیم از عشق می‌گویند. سرودهای شیدایی است که اکنون به

خوانندگان هدیه شده است. و حتماً این شعرهای کوتاه حاصل سالیان است. این را از اندیشه و مفهومی که در زیر پوست شعرها حرکت می‌کنند می‌شود تشخیص داد. طبیعی است که بعضی از آنها احساس‌ساده‌ای است و همسنگ پاره‌ای دیگر از شعرها نیستند. انتخاب نگارنده از شعرهای کوتاه را می‌خوانید.

۱ –

**ما سوگوار آمده بودیم**

**از بستر شقایق**

**تا دشت ارغوان**

**از هق‌هق شبانه گریه**

**تا فصل آتشی**

**ما سوگوار آمده بودیم**

**خون عقیق رنگ کبوترها**

**بر جاده‌های جنگل**

**جای بود**

– ۲ –

وقتی که ابر تیره‌ی نادانی

بر شهر سایه انداخت

و سیل جهل جاری شد

از کشتزار خرم گندم‌پوش

جز بوته‌های خار

چیزی نمانده بود

– ۳ –

**چه چشم‌های زلالی داشت**

**و مثل ساقهی گندم بلند بود و لطیف**

**و دست‌هایش پر از نوازش بود**

**تنش ترانه‌ی باران**

**و از تبار گل سرخ بود و لایه‌ی صحرا**

– ۴ –

شب که می‌رسد

قناری گوشه‌ی قفس می‌نشیند

و دلتنگی‌اش را به خواب می‌بیند

– ۵ –

**شیم بی وجود تو شب نیست**

**و بی حضور تو**

**وقتی می‌گویی**

**«می‌می لالا»**

**لالایی تو بوی پونه‌های وحشی می‌دهد**

**و بی گل‌های آفتاب‌گردان**

**من از عطر نفس‌هایت به خواب می‌روم**

– ۶ –

وقتی که رفتی

همه‌ی نامه‌هایت را سوزاندم

تا دوستت دارم و عاشقم

در شمله‌ها بسوزد

از میان شمله‌ها فربادی برآمد

که آی، آی

خود را می‌سوزانی

عشق هرگز نمی‌سوزد

– ۷ –

**دلتنگی از فراز روزها گذشت**

**و به تائینه‌ها رسید**

**وقتی که نیستی**

**اندوه**

**از مرز یقین می‌گذرد**

**و صدای شروه**

**مرا تا قطره‌های اشک می‌برد**

– ۸ –

چشمانش را سرمه کشید

کنار کبر پدر بزرگ

قلیانش را چاق کرد

نشست و درنگ‌های ٔ سر داد

که دل سنگ را آب می‌کرد

۱ – کومه‌هایی که از برگ درخت خرما درست می‌کنند

۲ – شروه را آرام خواندن

<p><b>هیات موضوع قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمان‌های فاقد سند رسمی</b></p> <p><b>آگهی موضوع ماده ۳ قانون و ماده ۱۳ آیین‌نامه قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی و اراضی و ساختمان‌های فاقد سند رسمی</b></p> <p>برابر رأی شماره ۱۳۹۶۰۳۱۱۰۰۵۰۱۰۹۹ شماره ۱۳۹۶۰۳۱۱۰۰۵۰۱۰۹۹ هیأت اول موضوع قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمان‌های فاقد سند رسمی مستقر در واحد ثبتی حوزه ثبت ملک نی‌ریز- تصرفات مالکانه بلامعارض متقاضی اسماعیل اتابکی فرزند نصرالله به شماره شناسنامه ۱۵۲۰۶ صادره از نی‌ریز در یکباب خانه به مساحت ۲۱۷/۲۹ مترمربع پلاک ۱ فرعی از ۳۰۰ اصلی مفروز و مجزی شده از پلاک ۲۰۰ اصلی واقع در نی‌ریز بخش ۲۲ فارس خریداری از مالکین رسمی زبور کریم‌پور و رضا فضیلت محرز گردیده است. لذا به منظور اطلاع عموم مراتب در دو نوبت به فاصله ۱۵ روز آگهی می‌شود در صورتی که اشخاص نسبت به صدور سند مالکیت متقاضی اعتراضی داشته باشند می‌توانند از تاریخ انتشار اولین آگهی به مدت دو ماه اعتراض خود را به این اداره تسلیم و پس از اخذ رسید. ظرف مدت یک ماه از تاریخ تسلیم اعتراض، دادخواست خود را به مراجع قضایی تقدیم نمایند. بدیهی است در صورت انقضای مدت مذکور و عدم وصول اعتراض طبق مقررات سند مالکیت صادر خواهد شد.</p> <p>تاریخ انتشار نوبت اول: ۹۴/۷/۲۰</p> <p>تاریخ انتشار نوبت دوم: ۹۴/۸/۵</p>	<p><b>هیات موضوع قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمان‌های فاقد سند رسمی</b></p> <p><b>آگهی موضوع ماده ۳ قانون و ماده ۱۳ آیین‌نامه قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی و اراضی و ساختمان‌های فاقد سند رسمی</b></p> <p>برابر آرای شماره ۱۳۹۶۰۳۱۱۰۰۱۰۱۰۷۱۵ شماره ۱۳۹۶۰۳۱۱۰۰۱۰۱۰۷۱۵ هیأت اول موضوع قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمان‌های فاقد سند رسمی مستقر در واحد ثبتی حوزه ثبت ملک شیراز ناحیه ۱ تصرفات مالکانه بلامعارض متقاضی دلیر مهدی‌پور مصرمی فرزند محمدرضا به شماره شناسنامه ۸۸ صادره از شیراز در شش‌دانگ یکباب خانه به مساحت ۲۰۰ مترمربع پلاک ۵۶۶۰ فرعی از ۲۱۴۳ اصلی مفروز و مجزی شده از پلاک ۱ فرعی از ۲۱۴۳ اصلی واقع در بخش ۴ شیراز خریداری از مالک رسمی محمدحسین حسن‌زاده محرز گردیده است. لذا به منظور اطلاع عموم مراتب در دو نوبت به فاصله ۱۵ روز آگهی می‌شود در صورتی که اشخاص نسبت به صدور سند مالکیت متقاضی اعتراضی داشته باشند می‌توانند از تاریخ انتشار اولین آگهی به مدت دو ماه اعتراض خود را به این اداره تسلیم و پس از اخذ رسید. ظرف مدت یک ماه از تاریخ تسلیم اعتراض، دادخواست خود را به مراجع قضایی تقدیم نمایند. بدیهی است در صورت انقضای مدت مذکور و عدم وصول اعتراض طبق مقررات سند مالکیت صادر خواهد شد.</p> <p>تاریخ انتشار نوبت اول: ۹۴/۷/۲۰</p> <p>تاریخ انتشار نوبت دوم: ۹۴/۸/۵</p>
--	---